

امامت در مکتب صادق آل محمد ﷺ

محمدحسین فاریاب*

چکیده

امامت به معنایی که شیعه بدان معتقد است، اساسی‌ترین باوری است که موجب امتیاز شیعه امامیه از دیگر فرق اسلامی شده است. امامت به لحاظ عقلی و نقلی محل بحث و بررسی عالمان شیعی بوده است. آنچه در این نوشتار می‌آید، رویکرد نقلی و تاریخی به اصل امامت، با استفاده از بازخوانی سخنان امام صادق ﷺ است. بر اساس مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، تبیین‌ها و توصیف‌های موجود در دوران امام صادق ﷺ جهشی چشمگیر نسبت به دوران نخستین پیدایش تشیع داشته است؛ چنان‌که موجب اعتقاد برخی به الوهیت امامان در آن دوران شده است. «امام» در منظر امام صادق ﷺ کسی است که حجت خدا بر بندگان بوده، مرجعیت دینی، علمی، اخلاقی و سیاسی را بر عهده دارد و واسطه فیض میان خدا و بندگان بوده، منصوب از جانب خدا، معصوم و دارای علم خدادادی است. کلیدواژه‌ها: امام صادق ﷺ، امامت، عصمت، علم، نصب، مرجعیت.

*. دانشجوی مقطع دکتری، رشته کلام اسلامی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ m.faryab@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۱۴

مقدمه

پس از شهادت امام باقر^{علیه السلام} در سال ۱۱۴ هجری قمری، رهبری جامعه شیعی تا سال ۱۴۸ هجری قمری بر عهده امام صادق^{علیه السلام} بود. دوران امامت امام صادق^{علیه السلام} یکی از دوران‌های طلایی عصر حضور معصومان به شمار می‌رود؛ چراکه فضای علمی آن دوران به گونه‌ای بود که معارف ناب اسلامی را به جامعه منتقل می‌کرد.

اگرچه بیشتر روایات رسیده از امام صادق^{علیه السلام} مربوط به دانش فقه است، اما روایات اعتقادی و کلامی آن حضرت نیز در بردارنده معارف بسیار ارزشمندی است؛ از این‌رو، چنان‌که فقهای شیعه در طول تاریخ تشیع، به‌درستی و به‌وفور از سخنان امام صادق^{علیه السلام} بهره برده‌اند، بر متکلمان نیز لازم است تا برای به دست آوردن معارف اعتقادی یا تعمیق آنها، خود را به این منبع عظیم علم و دانش رسانده، از آن بهره‌مند شوند؛ کاری که به نظر می‌رسد در طول تاریخ، کمتر بدان توجه شده است. در این میان، از آنجاکه اصل امامت اصل شاخص و فارق میان شیعه و غیر شیعه به شمار می‌آید، از اهمیت بسزایی برای امام صادق^{علیه السلام} برخوردار بود. از این‌رو، افزون بر روایاتی فراوان که از آن حضرت در خصوص مباحث مختلف امامت صادر گردیده، مناظراتی نیز در این باره برگزار شده است.

از سوی دیگر، مسئله امامت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که بیشترین اختلاف میان شیعه و اهل سنت را به خود دیده است. روشن است که پردازش و تبیین فروع این مسئله، همچون هر مسئله دینی، سیر تاریخی ویژه‌ای دارد. با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: نگاه تاریخی به مسئله امامت در دوران امام صادق^{علیه السلام} از یک سو، و نگاهی کلامی به محتوای آنچه در این دوران درباره مسئله امامت مطرح می‌شود، از سوی دیگر، اهمیتی ویژه دارد.

آنچه در این نوشتار می‌آید، تبیین مسئله امامت در دوران امام صادق^{علیه السلام} با استناد به سخنان آن حضرت است.

۱. تبیین کلی جایگاه امامت

اینکه امامت دقیقاً چه جایگاهی در نظام هستی دارد، از مباحثی است که باید از مجموع سخنان امام صادق^{علیه السلام} به دست آید؛ اما به‌طور کلی می‌توان به دورنمایی از این جایگاه دست یافت. از روایات استفاده می‌شود که تبیین مقام اهل بیت^{علیهم السلام} و ائمه اطهار^{علیهم السلام}، بیش از ائمه پیشین، محور کار امام صادق^{علیه السلام} بوده است؛ تا آنجا که بر اساس سخنان آن حضرت تمام پیامبران به

ولایت امامان و برتری ایشان بر دیگران اقرار کرده‌اند. ابوبصیر از ایشان چنین نقل می‌کند: «ما من نبی نبی ولا من رسول أرسل إلا بولايتنا وبفضلنا علی من سوانا»^۱

امام صادق ﷺ گاه با کاربست برخی واژگان رفیع، به عظمت جایگاه امامت اشاره کرده‌اند. ایشان دست‌کم سی بار از مفهوم «حجت الله»،^۲ شش بار از مفهوم «امین الله»،^۳ پنج بار از مفهوم «اولی الامر»،^۴ دو بار از مفهوم «وجه الله»^۵ و یک بار از مفهوم «نور الله»^۶ و... استفاده کرده‌اند که هر یک از این واژگان، خود آینه و بابی به سوی معرفت امام است.

تبیین جایگاه امامت، به همین موارد خلاصه نمی‌شود. در روایات امام صادق ﷺ، اهل بیت محل رفت و آمد ملائکه، خانه رحمت، عهد خدا، حرم الله اکبر، معدن علم و... معرفی می‌شوند.^۷ آن حضرت در خطبه‌ای دیگر، به‌طور علنی امام را حجت خدا، واسطه فیض و... معرفی فرموده است.^۸ در این دوران، تأویل‌های باطنی از آیات و تطبیق آنها بر ائمه ﷺ به چشم می‌آید؛ چنان‌که محسودون^۹ و راسخون^{۱۰} در علم، بر ایشان تطبیق می‌یابد.

در روایاتی، عالمان در آیه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»، (زمر: ۹) ائمه ﷺ، و غیر عالمان دشمنان ایشان معرفی می‌شوند.^{۱۱}

در آیه «وعلامات و بالنجم هم یهتدون»، (نحل: ۱۶) نجم به رسول خدا ﷺ و علامات بر ائمه ﷺ تطبیق می‌یابد.^{۱۲} مقصود از آیات در آیه «وما تُغْنِی الْآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُونَ»، (یونس: ۱۰۱) همان ائمه ﷺ، و مقصود از «نذر» پیامبران معرفی می‌شود.^{۱۳} مقصود از سابق بالخیرات،^{۱۴} و اهل الذکر در روایات متعددی^{۱۵} و نیز «قوم» و «مسئولون» در آیه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»، (زخرف: ۴۴) در روایاتی متعدد، ائمه ﷺ دانسته می‌شود.^{۱۶} همچنین مقصود از «اوتوا العلم» در آیه «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم»،^{۱۷} بر امامان تطبیق می‌یابد.^{۱۸} «ائمه یهدون بأمرنا»، (انبیاء: ۷۳) همان ائمه اطهار ﷺ معرفی می‌گردد.^{۱۹} امام، استوارترین راهی دانسته می‌شود که قرآن به سوی آن هدایت می‌کند.^{۲۰} مؤمنانی که اعمال انسان‌ها بر آنها عرضه می‌شود، خود ائمه ﷺ معرفی می‌گردند.^{۲۱} راهی که به استقامت در آن توصیه شده است، ولایت علی بن ابی طالب ﷺ و دیگر ائمه است.^{۲۲} مقصود از «هاد»^{۲۳} امیرالمؤمنین ﷺ دانسته می‌شود.^{۲۴}

توصیه به محبت و موالات اهل بیت ﷺ با استناد به روایات رسول اکرم ﷺ مورد تأکید است.^{۲۵} چنان‌که گاه دریافت شفاعت از رسول خدا ﷺ مشروط به داشتن ولایت امیرالمؤمنین ﷺ معرفی می‌شود.^{۲۶}

شاید خطبه‌ای که اسحاق بن غالب از امام صادق علیه السلام در باب جایگاه امامت نقل کرده است، جامع‌ترین سخنان باشد. برخی از فرازهای این خطبه چنین است: «همانا خدای تعالی به وسیله امامان هدایت علیهم السلام از خاندان پیامبرش صلی الله علیه و آله، دینش را آشکار فرمود و از راه روشن خود، به وسیله ایشان پرده برداشت و برای آنان از درون سرچشمه‌های دانش خود دری گشود. پس، از امت محمد صلی الله علیه و آله هر که حق واجب امام خود را بشناسد، شیرینی ایمان خود را خواهد چشید و حسن اسلامش را خواهد شناخت؛ زیرا خدای تعالی امام را نشانه‌ای برای خلق خود گماشته است و او را حجتی بر فرمان برداری خود قرار داد و تاج و قار بر او پوشانید و از نور جباریت خویش او را درپوشید و وسیله و سببی میان او و عالم بالا به منظور ارتباط برقرار ساخت که موادش [یعنی همان فیض، هدایت‌ها و الهام‌های الهی] ^{۲۷} از او جدا نمی‌شود و کسی را به آنچه نزد خداست دسترسی نیست، مگر از راه اسباب او؛ و خداوند اعمال بندگان را جز با شناخت امام نمی‌پذیرد. پس او به مشکلات تاریک و سنت‌های پوشیده و مخفی و فتنه‌هایی که به اشتباه می‌افکند، آگاه است؛ و همواره خداوند آنان را برای خلق خود از فرزندان حسین علیه السلام از پس هر امامی (یکی پس از دیگری) اختیار می‌کند... آنان پیشوایانی هستند از جانب خدا که به حق راه می‌نمایند و حق‌گرایند؛ حجت‌های خداوند و حافظان و حامیان او بر بندگان؛ و بندگان به پیروی از سیره و روش ایشان دین‌داری کنند و شهرها با نور ایشان روشنی می‌یابد و به برکت آنان آثار دیرینه رشد می‌یابد. خداوند آنان را مایه زندگی مردم و چراغ‌هایی برای تاریکی [و کلیدهای سخن] و ستون‌های اسلام قرار داده است. قلم تقدیر تغییرناپذیر الهی بدین گونه درباره ایشان جریان یافت (که چنین باشند)... هنگامی که در عالم ارواح او [امام] را آفرید و نیز در عالم اجساد که پیکرش را به وجود آورد، زیر نظر خود او را ساخت. او پیش از خلقتش به صورت انسانی سایه‌ای در جانب راست عرش خدا بود و در علم نهانی خداوند، حکمت به او داده شده بود. خداوند او را با علم خویش برگزید و به دلیل پاکی اش اختیار فرمود. او یادگار آدم علیه السلام و برگزیده از میان ذریه نوح علیه السلام و اختیارشده از تبار ابراهیم علیه السلام و چکیده‌ای از نسل اسماعیل علیه السلام و خلاصه‌ای از عترت محمد صلی الله علیه و آله است. همواره مورد توجه خاص خداوند بوده و هست و او را به وسیله فرشتگانش نگهداری می‌کند...» ^{۲۸}

به نظر می‌رسد، چنین تبیین‌هایی موجب شده بود تا برخی مقام ائمه علیهم السلام را تا حد خدایی و الوهیت بالا برند که این کار به شدت مورد غضب و انکار ائمه علیهم السلام قرار گرفت. ^{۲۹}

۲. ضرورت وجود امام

چنان‌که در مقدمهٔ این نوشتار بیان شد، مسئلهٔ امامت همچون هر مسئلهٔ دینی، به‌لحاظ تبیین و پردازش توسط متولیان دین و مذهب، سیری تاریخی را به خود دیده است. با نگاهی به مجموعهٔ روایاتی که پیش از امام صادق ﷺ دربارهٔ امامت صادر شده است، به نظر می‌رسد می‌توان مدعی شد از جمله مسائلی که برای نخستین بار در عصر حضور معصومان ﷺ در زمان امام صادق ﷺ مطرح شد، تبیین ضرورت وجود امامت است. به‌طور قطع، وجود پیروان عمروبن عبید^{۳۱} که منکر ضرورت امامت بودند، در تبیین فراوان این مباحث مؤثر بوده است. در این باره مناظره‌ای میان هشام‌بن حکم و فردی از شام در حضور امام صادق ﷺ صورت گرفته است. اگر چه در این مناظره، هشام استدلالتی که استدلال اقامه می‌کند، اما تقریر امام به‌معنای درستی آن است. هشام در بیان استدلال خود، پس از اثبات ضرورت بعثت پیامبران، می‌پرسد: تکلیف انسان‌ها پس از رسول‌الله ﷺ چیست؟ مرد شامی قرآن و سنت را مرجع مردم می‌خواند. پس از آن، هشام با اشاره به وجود اختلافات میان مسلمانان ثابت می‌کند که لازم است کسی وجود داشته باشد که به اخبار آسمان و زمین آگاه بوده، رافع اختلافات باشد و چنین فردی همان امام است.^{۳۱}

البته دقت در این روایت، هادی این نکته است که هدف از آن، اثبات ضرورت امامت در بعد مرجعیت دینی است.

از منظر امام صادق ﷺ، امام همان حجت خدا بر بندگان است. «الحُجَّة» در لغت، به‌معنای سبب پیروزی بر خصم،^{۳۲} برهان^{۳۳} و دلیل روشن^{۳۴} برای احتجاج آمده است. به گفتهٔ ارباب لغت، جمع این واژه، «حُجَج» است و هنگامی که عرب می‌گوید: «احتجَّ بالشیء»، مقصودش این است که از آن شیء به‌عنوان حجت و دلیل خود استفاده کرده است.^{۳۵} امام صادق ﷺ به دفعات مفهوم «حجت الله» را دربارهٔ امامان به‌کار برده‌اند.^{۳۶}

با توجه به معنای لغوی این مفهوم، روشن می‌شود امام کسی است که خداوند متعال با وجود او بر بندگان احتجاج می‌کند. از همین روست که امام صادق ﷺ بارها بر خالی نبودن زمین از امام تأکید می‌ورزد^{۳۷} و تصریح می‌کند که وجود امام روی زمین همواره لازم است؛ به گونه‌ای که اگر تنها دو نفر روی زمین باشند، یکی از آن دو حجت خواهد بود.^{۳۸} ایشان در تبیین چرایی این مطلب فرمودند: «اگر مردم تنها دو نفر باشند، یکی از آن دو امام است.» آن‌گاه فرمودند: «آخرین کسی که از دنیا می‌رود، امام است؛ برای آنکه کسی حجتی بر

خداوند نداشته باشد تا بگوید: خداوند او را بدون آنکه حجتی از جانب خود بر او بگمارد، رها کرده است.»^{۳۹}

۳. مناصب امام

از آنچه گفته شد، دانسته می‌شود که خداوند امامان را به مقام امامت منصوب کرده است. اینک باید دانست که خداوند متعال چه مناصب یا مسئولیت‌هایی را به ایشان واگذار کرده است.

۳-۱. مرجعیت دینی

یکی از مناصب و مسئولیت‌هایی که امام صادق علیه السلام برای متصدی منصب امامت بیان می‌فرماید، منصب مرجعیت دینی است. عبدالله بن سلیمان عامری در این زمینه نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ زمانی بر زمین نگذشته، مگر آنکه خداوند حجتی در آن داشته است که حلال و حرام را می‌شناسانده و مردم را به راه خدا دعوت کرده است.»^{۴۰} ایشان در روایت دیگری فرمودند: «همانا خداوند زمین را بدون عالم رها نمی‌کند و اگر چنین نباشد، حق از باطل شناخته نمی‌شود.»^{۴۱}

همچنین اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «همانا زمین خالی نماند، جز اینکه باید در او امامی باشد؛ برای آنکه اگر مؤمنان چیزی (به احکام خدا) افزودند، آنها را به حق برگرداند؛ و اگر چیزی کاستند، آن کاستی را برایشان تمام کند.»^{۴۲}

۳-۲. وساطت فیض

بر اساس روایات متعدد و مستفیض، خداوند متعال که فیاض مطلق است، به واسطه حضور حجت خود در عالم، فیضش را بر اهل عالم عطا می‌کند. به دیگر سخن، جهان با فیض خداوند متعال است که پایدار مانده است. بر اساس روایات، فیض خداوند با واسطه وجود حجت الله است که در عالم فیض متجلی می‌شود و عالم پایدار می‌ماند. پایداری این عالم، به وجود نعمت‌ها، نزول باران، بر جای ماندن آسمان و زمین، و... است؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است، مسخر شما کرد و (نیز) کشتی‌هایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوس‌ها حرکت می‌کنند؛ و آسمان را نگه می‌دارد تا جز به فرمان او، بر زمین فرو نیافتند؟...»

در این آیه، از نگاه داشتن آسمان و فرود نیامدن آن بر زمین خبر داده شده است. در روایات نیز - چنان که خواهد آمد - تصریح شده است که خداوند متعال به واسطه حجت الله و امامان است که چنین می کند.

این حقیقت، پیشتر به بیانی زیبا در کلام امام سجاد ﷺ مطرح شده بود: «ما امام مسلمانان و حجت های خدا بر عالمیان... هستیم و ما موجب امان اهل زمینیم؛ چنان که ستاره ها موجب امان اهل آسمان اند. ماییم که خدا به وسیله ما آسمان را نگاه داشته است تا بر زمین نیافتد، جز به اجازه او؛ و برای ما آن را نگاه داشته تا بر اهلش موج نزند و برای ما باران ببارد و رحمت خویش را نشر سازد و زمین برکات خود را بیرون دهد؛ و اگر امام در زمین نباشد، زمین اهل خود را فرو برد.»^{۴۳}

امام صادق ﷺ نیز در بیانی موجز، خطاب به ابو حمزه ثمالی فرمودند: «اگر زمین بدون امام باقی بماند، در هم فروریزد.»^{۴۴} همچنین مفضل بن عمر از ایشان نقل می کند که درباره ائمه ﷺ فرمودند: «خداوند آنها را ارکان زمین قرار داد که اهل آن را در خود فرو نبرد.»^{۴۵} ایشان خطاب به سعید الاعرج و سلیمان بن خالد نیز همین سخن را تکرار کردند.^{۴۶} ضمن آنکه خطبه ای که پیش تر در بحث جایگاه امامت نقل کردیم، بیانگر منصب و ساطت فیض برای امامان است. این سخنان یادآور همان حقیقتی است که از آن به ساطت فیض یاد کردیم.

۳-۴. مرجعیت هدایت رفتاری و عملی

در گذشته، از مرجعیت دینی امام سخن به میان آوردیم. به نظر می رسد، که می توان منصب مرجعیت دینی را از منصب مرجعیت هدایت رفتاری و عملی جدا کرد؛ بدین بیان که ممکن است کسی مسئول پاسخ گویی به پرسش های دینی مردم باشد، اما نتوان از او به عنوان الگوی هدایت رفتاری جامعه یاد کرد.

بی تردید، منصب مرجعیت هدایت رفتاری و عملی، یکی از مناصبی است که در روایات وارد شده از امامان، جایگاهی خاص داشته است؛ چنان که قرآن کریم نیز با آیاتی همچون «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ (احزاب: ۲۱) پیامبر ﷺ را الگوی اخلاقی مردم معرفی کرده است. این منصب را می توان از کار بست واژگانی همچون «وجه الله» برای امامان به دست آورد. امام صادق ﷺ در یکی از سخنان خود - که به طریقی صحیح نقل شده است - فرمود: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ»؛^{۴۷} «ما وجه الله هستیم که نابود نمی شود.»

بی گمان هرگونه تصویری از مفهوم «وجه الله» که مستلزم جسمانیت خداوند باشد، با ادله عقلی و نقلی محکوم و مردود است. از این روست که امام رضا ﷺ به اباضت فرمود: «ای

اباصلت! هر کسی که خداوند را به صورت، همچون سایر صورت‌ها توصیف کند، کفر ورزیده است.^{۴۸}

واژه «وجه» به معنای جلوی هر چیز^{۴۹} است که در فارسی به آن «صورت» گفته می‌شود.^{۵۰} صاحب کتاب *التحقیق*، اصل و ریشه آن را به معنای قسمتی از شیء می‌داند که به آن توجه می‌شود.^{۵۱}

به نظر می‌رسد، یکی از کارکردهای «وجه» و «صورت» آن است که انسان با نگاه به آن، صاحب صورت را می‌شناسد. به دیگر سخن، آن گاه که صورت کسی را می‌بینیم، قادر به شناختن او می‌شویم. همچنین می‌توان گفت: «وجه» آن قسمتی از انسان است که به آن توجه کرده یا به آن روی می‌کنند تا او را بشناسند.

با توجه به این تحلیل می‌توان گفت: «وجه الله» چیزی است که به وسیله آن به خدا توجه می‌گردد و خدا با آن شناخته می‌شود. بنابراین، وجه الله وسیله‌ای است که با نگاه به او، خدا قابل شناخت است. اینک می‌توان در معنای حدیث یادشده گفت: امام همان کسی است که آینه خدا بوده، وسیله‌ای است تا از طریق آن خداوند شناخته شود؛ یعنی - چنان که خواهد آمد - آنها چنان رفتار می‌کنند که دیگران را به خدا رهنمون می‌سازند.

ایشان در سخنی دیگر، پس از تفسیر وجه الله به «دین»، خطاب به خثمه بن عبدالرحمان فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ دِينَ اللَّهِ وَوَجْهَهُ وَعَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ...»^{۵۲} «رسول الله ﷺ دین خدا، و وجه و چشم او میان بندگان، و زبانی است که با آن سخن می‌گوید و دستی است که بر بندگانش دارد. و ما وجه خدا هستیم که از آن آمده می‌شود.»

ایشان در سخنی دیگر نیز خطاب به مروان صبح فرمودند: «خداوند ما را آفرید؛ پس آفرینش ما را نیکو قرار داد... ما را وجه خود که از آن آمده می‌شود، قرار داد.»^{۵۳}

بنابراین می‌توان گفت که نفس پیامبران، رسولان و امامان، راهی است به سوی خداوند متعال، و رسیدن به خداوند از این طریق ممکن است. به دیگر بیان، سلوک و رفتار آنها به گونه‌ای است که موجب توجه مردم به خداوند متعال می‌شود.

اگر چنین برداشتی از روایت را بپذیریم، شأنی افزون بر مرجعیت دینی برای امام ثابت می‌شود و به نظر می‌رسد که رفتار امام نیز از این طریق، رفتاری معصومانه و عاری از گناه دانسته شده است. مرجعیت هدایت رفتاری و عملی ایشان نیز از این طریق قابل اثبات است؛ زیرا رفتار و سلوک عاصیانه نمی‌تواند موجب توجه مردم به خداوند شود.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود «وجه الله» کسی است که آینه تمام‌نمای خداوند متعال است و موجب توجه دیگران به خدا می‌شود. این ویژگی جز این نیست که رفتار و کردار او انسان را به یاد خدا می‌اندازد. روشن است که اگر کسی دارای چنین ویژگی‌ای باشد، می‌تواند مرجع و الگوی اخلاقی مردم نیز به شمار آید.

۳-۵. زعامت سیاسی

زعامت سیاسی و اجتماعی، از دیگر مناصبی است که بر عهده امام ﷺ است. قرآن کریم در آیه اولی الامر^{۵۴} از این حقیقت سخن به میان آورده است. این تفسیر از آیه شریفه، به وسیله امام صادق ﷺ بیان شده است. در این باره، ابوالیسع - از اصحاب امام صادق ﷺ - از ایشان خواست تا ارکان دین اسلام را که یک مسلمان باید به آنها معرفت و اعتقاد داشته باشد، به وی بشناساند. امام ﷺ پس از بیان مواردی فرمودند: «...وَالْوَلَايَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَكَلَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ!»^{۵۵} «... و ولایتی که خداوند متعال به آن امر کرده، ولایت خاندان محمد ﷺ است.» ابوالیسع پس از شنیدن سخن امام خواستار دلیلی بر این مطلب شد. امام صادق ﷺ آیه اولی الامر را دلیل بر مدعای خود قرار دادند و در ادامه فرمودند: «رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس بمیرد، درحالی که امام خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. و ولایت امر با پیامبر و علی ﷺ بود و دیگران گفتند معاویه؛ و پس از او حسن و حسین ﷺ بوده است و دیگران نیز گفتند یزید بن معاویه و حسین بن علی ﷺ بوده است؛ در حالی که مساوی نیستند... پس از آن، علی بن الحسین و محمد بن علی ﷺ بودند. و شیعه تا پیش از امام باقر ﷺ مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی‌شناختند تا آنکه امام باقر ﷺ مناسک حج و حلال و حرام را برای آنها تبیین کرد.»^{۵۶}

از فضای روایت، به‌خوبی به دست می‌آید که والیان امر یا همان اولی الامر، افزون بر آنکه مسئولیت مرجعیت دینی جامعه را بر دوش دارند، زمامدار سیاسی جامعه نیز هستند.

۴. ویژگی‌های امام

صفات و ویژگی‌های فراوانی برای امام در سخنان امام صادق ﷺ وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان دوران امامت امام صادق ﷺ را از جهت تبیین صفات و ویژگی‌های امام، دورانی منحصر به فرد دانست. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱-۴. مفترض الطاعة بودن

از جمله ویژگی‌هایی که بارها در سخنان امام صادق علیه السلام برای امامان علیهم السلام بیان شده است، ویژگی مفترض الطاعة بودن است. در این زمینه حسین بن ابی‌العلاء نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا اطاعت از اوصیا واجب است؟ امام علیه السلام فرمود: «آری. آنها همان کسانی‌اند که خداوند متعال درباره آنها فرمود: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۵۷}

همچنین هنگامی که حمزان بن اعین از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» سؤال کرد، امام علیه السلام «ملک عظیم» را به «اطاعت» تفسیر نمودند^{۵۸} و در روایتی دیگر، امامان را مصادیق این آیه معرفی فرمودند.^{۵۹}

اهمیت این مفهوم چنان است که بر اساس برخی روایات، یکی از واجبات عقیدتی و معرفتی شیعیان درباره امامان، اعتقاد به مفترض الطاعة بودن آنان است. در این باره، از حمزه بن حمزان نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «نوه من در سرزمین خراسان در شهری که طوس نامیده می‌شود، کشته خواهد شد. هر کس او را درحالی که دانا به حق اوست زیارت کند، در قیامت دست او را گرفته، وارد بهشت می‌کنم...». سؤال کردم: شناخت حق او به چه چیزی است؟ فرمود: «اینکه بداند او امام مفترض الطاعة است...»^{۶۰}

به لحاظ تاریخی می‌توان مدعی شد که این مفهوم، جایگاهی خاص و روشن نزد برخی اصحاب ائمه و دیگران داشته است. این مدعا با مراجعه به منابع رجالی و روایی قابل اثبات است؛ چنان‌که منصور بن حازم نیز در روایتی خطاب به امام صادق علیه السلام گفت: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وَأَنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ»^{۶۱}

در همین زمینه سعید اعرج نیز نقل می‌کند: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که دو نفر از زیدیه نزد ایشان آمدند. یکی از آن دو پرسید: آیا میان شما امام مفترض الطاعة هست؟ حضرت فرمود: نه. گفتند: از تو به ما خبر رسیده که فتوا داده و اقرار کرده‌ای که قائل به امام مفترض الطاعة هستی... و آن خبردهندگان، انسان‌هایی باتقوایند...»^{۶۲}

از این روایت دانسته می‌شود که اعتقاد به وجود امامی مفترض الطاعة میان خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اعتقادی منحصر به شیعه امامیه نبوده است. ضمن آنکه، با توجه به انبوه روایاتی که امام را فردی مفترض الطاعة معرفی می‌کند، روشن می‌شود که پاسخ امام، به دلیل تقیه بوده است.

۲-۴. عالم به علم الهی

تبیین مسئله علم نیز همچون دیگر مسائل موجود در اصل امامت، در دوران امام صادق ﷺ نمودی چشمگیر داشته است؛ تا آنجا که در برخی روایات، از امام تنها با عنوان «عالم» یاد کرده‌اند؛ چنان‌که در روایتی فرمودند: «همانا علمی که همراه با حضرت آدم ﷺ به زمین نازل شد، [همراه او] به بالا برنگشت و هر عالمی که از دنیا رفت، علم او را به ارث برد. همانا زمین خالی از عالم نمی‌ماند.»^{۶۳}

در بیانات امام صادق ﷺ بارها با عبارت «وَحُزْنُهُ عَلَيَّ وَعِلْمُهُ وَالْقَائِمُونَ بِذَلِكَ»،^{۶۴} بر عظمت علمی امام تأکید شده است؛ چنان‌که گاه امیرالمؤمنین ﷺ وارث علوم تمام پیامبران معرفی می‌شود.^{۶۵}

در این دوران است که همه کتاب‌های آسمانی نزد ائمه دانسته می‌شود؛^{۶۶} علم ایشان برتر از علم موسی و خضر ﷺ و به‌طور کلی، عالم به گذشته و حال آینده معرفی می‌گردند: «... لو كنت بين موسى والخضر لأخبرتهما أني أعلم منهما ولأنبأتهما بما ليس في أيديهما لأن موسى والخضر أعطيا علم ما كان ولم يعطيا علم ما هو كائن إلى يوم القيامة وإن رسول الله أعطى علم ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة فورثناه من رسول الله ﷺ.»^{۶۷}

در سخنان امام صادق ﷺ متصدی منصب امامت، وارث مصحف فاطمه ﷺ و نیز مصحف امیرالمؤمنین ﷺ است.^{۶۸} علم امام چنان گسترده معرفی می‌شود که گویا امام، حجت و خلیفه خدا کسی است که هر پرسشی از او شود، باید پاسخ آن را بداند.^{۶۹} امام آگاه به آنچه در آسمان و زمین و بهشت و جهنم است، معرفی می‌گردد.^{۷۰} مسئله علم امام به ۷۲ اسم از ۷۳ اسم اعظم، و برتری علم ائمه از علم پیامبرانی همچون موسی و عیسی ﷺ، از مسائلی است که به برخی اصحاب گفته می‌شود.^{۷۱}

امام صادق ﷺ در دیگر سخنان خود نیز بر مسئله علم حجت الله تأکید کرده‌اند. ایشان به هشام بن حکم فرمودند: «ای هشام! هر کس تردید کند که خداوند به وسیله حجتی، بر مردم احتجاج می‌کند که نزد او تمام چیزهایی که مردم به آن نیاز دارند، وجود ندارد، بر خداوند افترا زده است.»^{۷۲}

در این دوران، امام صادق ﷺ بر این مسئله تأکید دارد که هرگاه بخواهد چیزی را بداند، می‌داند.^{۷۳} برای نمونه، در روایتی فرمودند: «والله لا يجعل حجة في أرضه يسأل عن شيء فيقول لا أدري»؛^{۷۴} «خداوند روی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که از او درباره چیزی پرسش شود و او بگوید: نمی‌دانم.» ایشان در سخنی دیگر، خطاب به صفوان فرمودند: «خداوند

بزرگوارتر و بزرگ‌تر از آن است که به بنده‌ای از بندگان خود احتجاج کند؛ سپس چیزی از اخبار آسمان و زمین را از او مخفی نگهدارد.^{۷۵} در این روایت، چنین تبیین می‌شود که اساساً دادن چنین علومی به حجت الله، اقتضای حکمت خداوند حکیم است.

ایشان همچنین در روایتی خطاب به هشام بن حکم - آن‌گاه که هشام از گستره علمی امام در شگفت مانده بود - فرمودند: «ای هشام! خداوند تبارک و تعالی بر بندگانش به کسی احتجاج نمی‌کند که نزد او تمام آنچه که به آن نیاز دارند، نباشد.»^{۷۶}

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «همانا برای خداوند دو شهر است: یکی در مشرق و دیگری در مغرب... بر هر کدام از آنها هزار هزار است و در هر کدام از آنها هزار هزار زبان است که هر کدام به زبانی سخن می‌گویند که با زبان دیگری متفاوت است و من تمام زبان‌ها را می‌شناسم و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست می‌دانم و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین علیه السلام نیست.»^{۷۷}

روایات پیش گفته - به‌ویژه روایت اخیر - نشانگر این واقعیت‌اند که علم امام تنها به علوم مربوط به دین محدود نمی‌شود؛ بلکه خداوند متعال علومی بیشمار به ایشان عنایت کرده است.

افزون بر آن، احتجاجات امام صادق علیه السلام با دانشمندان علوم مختلف نیز ممکن است گواه بر مدعای یادشده - مبنی بر بهره‌مندی امام از علوم غیردینی - باشد؛ چنان‌که در مناظره خود با طبیب هندی، از ریزترین مسائل در عصب مغز انسان سخن گفته است؛ به‌گونه‌ای که طبیب، متحیر و شگفت‌زده می‌شود. امام به طبیب هندی فرمود: «آیا گمان می‌کنی من این مطالب را از کتاب‌های پزشکی فرا گرفته‌ام؟ طبیب گفت: بلی. امام فرمود: خیر؛ به خدا سوگند آن را فقط از خداوند سبحان گرفته‌ام. پس به من بگو آیا من به طب عالم‌تر هستم یا تو؟ هندی گفت: من.»^{۷۸} امام صادق علیه السلام در ادامه، نوزده سؤال طبی از وی پرسید که او در پاسخ همه آنها گفت: لا اعلم. وی پس از شنیدن پاسخ‌های امام مسلمان شد و گفت: «أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ عَبْدُهُ وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ أَهْلَ زَمَانِكَ.»^{۷۹}

بیان خواص دارویی برخی میوه‌ها و غیر آن نیز مؤید این مدعاست.^{۸۰}

با وجود این، امام صادق علیه السلام تأکید دارد که از به‌کاربردن اصطلاح «علم غیب» برای خود پرهیز کند و در مقابل، بر جنبه اعطایی بودن این علم از جانب خداوند تأکید می‌فرماید؛^{۸۱} چنان‌که وقتی عمار ساباطی پرسید: آیا امام علم غیب دارد یا نه؟ امام فرمود: «لَا وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ.»^{۸۲}

ضمن آنکه تأکید فراوان بر محدث بودن امامان نیز تبیینی دیگر از اعطایی بودن علم امامان است.^{۸۳}

از سوی دیگر، بر این نکته نیز تأکید می‌شود که امام علم خود را همواره و به تدریج از خداوند دریافت می‌کند: «لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَخْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ»^{۸۴} و در برخی مواقع، مانند شب‌های جمعه، علم امام فزونی می‌یابد.^{۸۵} به نظر می‌رسد تبیین‌های رفیع از مسئله علم امام و برتر نشان دادن آن از علوم برخی پیامبران، موجب شده بود تا در همین دوران برخی از شیعیان، ائمه را همان پیامبران دانسته‌اند، که چنین برداشتی مورد نهی و انکار امام صادق ﷺ قرار گرفت.^{۸۶}

۳-۴. عصمت

تبیین مسئله عصمت، در این دوران به اوج می‌رسد. فضای حاکم بر جامعه و زمینه‌سازی ائمه پیشین، به‌ویژه امام سجاد ﷺ، تأثیر بسزایی بر تبیین مبسوط این آموزه داشته است. وجود انسان‌های فرهیخته‌ای همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن طاق و زراره نیز از دیگر علل این تحول است. افزون بر آن، هم‌زمانی با دوره شکل‌گیری جریان‌های پیرو عمر و بن عبید - که اعتقادی به ضرورت وجود امام نداشت - نیز در این تحول بی‌تأثیر نبوده است. نخستین استدلال‌های کلامی بر مسئله عصمت، در این دوران اعم از استدلال عقلی و نقلی، به وسیله امام صادق ﷺ ارائه می‌شود. تفکیک میان عصمت از گناه کبیره و صغیره، و اصرار بر عصمت امام از هر دو نوع گناه، در این دوران به چشم می‌آید.

در این دوران، امام صادق ﷺ نیز همچون امامان پیش از خود، بر الاهی بودن مسئله عصمت تأکید می‌کند. هشام بن حکم درباره چگونگی عصمت امام سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید: «معصوم کسی است که به استعانت خدا از جمیع محرمات ممتنع است و خداوند فرمود: و هر که به خدا تمسک جوید، به راه راست هدایت شده است.»^{۸۷}

از دیگر محورهای مورد تأکید در این دوران، مسئله باطنی و مخفی بودن عصمت معصومان است. امام صادق ﷺ در ضمن پاسخ به سؤال مفضل بن عمر، به تبیین این نکته می‌پردازد که عصمت، امری ظاهری نیست تا بتوان از طریق آن فرد معصوم را شناسایی کرد؛ بلکه امری باطنی است و راه شناسایی فرد معصوم، منصوص بودن او به وسیله خداوند و معرفی آن از جانب پیامبر اکرم ﷺ است: «امام جز معصوم نمی‌تواند باشد و عصمت او جز از طریق سخن خداوند به وسیله پیامبرش معلوم نگردد؛ چون عصمت در ظاهر خلقت آدمی

نیست که دیده شود؛ و مانند سیاهی و سفیدی و مانند آن، پنهان است و جز با بیان خداوند علام الغیوب شناخته نمی‌شود.^{۸۸}

امام صادق علیه السلام در برخی از روایات خود، با به کار بردن مفهوم «حجت الله»، بر لزوم معصوم بودن مصداق آن مفهوم تأکید دارد: «خدا برای امر رسالتش، کسی را که می‌داند کافر است و به جای بندگی او به بندگی شیطان می‌پردازد، نمی‌فرستد. خداوند تنها فرد معصوم را به عنوان حجت خود بر مردم انتخاب می‌کند.»^{۸۹}

گناهکار آن‌گاه که مرتکب گناه می‌شود، در حقیقت شیطان را عبادت کرده است. بر اساس این روایت، حجت خدا نمی‌تواند کسی باشد که گناهکار و در نتیجه، بنده شیطان است؛ بلکه باید کسی باشد که معصوم بوده، از عبادت شیطان خودداری کند.

امام علیه السلام در دیگر روایات نیز با به کار بردن مفهوم وصی، آن را در ردیف پیامبران قرار می‌دهد و بر عصمت امام همچون پیامبر تأکید می‌کند چنان‌که فرمودند: «... الانبیاء والاصیاء لا ذنوب لهم لانهم معصومون مطهرون.»^{۹۰}

همچنین، امام صادق علیه السلام همچون امام سجاد علیه السلام، بر این آموزه تأکید می‌کند که امام، نه تنها معصوم است، بلکه شرط لازم برای امامت امام، داشتن ویژگی عصمت است. ایشان در تبیین این آموزه، در ضمن حدیثی طولانی، به مفضل بن عمر فرمودند: «... لا یكون الإمام إلا معصوما.»^{۹۱}

اسحاق بن غالب خطبه‌ای را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در این خطبه با جزئیات بیشتری به تبیین ویژگی‌های امام پرداخته است:

«...خدا با علم غیب خود، به او حکمت بخشیده و او را برگزیده است... همیشه زیر نظر خدا سرپرستی شده و خداوند با پرده خود او را حفظ کرده است و دام‌های شیطان و لشکرش را از او کنار زده و پیشامدهای شب هنگام و افسون جادوگران را از او دور ساخته و روی آوردن بدی را از او برگردانیده است؛ او از بلاها برکنار و از آفت‌ها پنهان است؛ از لغزش‌ها نگهداری شده و از تمام زشت‌کاری‌ها مصون است...»^{۹۲}

تلاش‌های ائمه پیشین در تبیین مسئله عصمت و امامت برای شیعیان، گویا آنها را برای آشنایی با براهین لزوم عصمت در این دوران آماده ساخته بود و این مهم به وسیله امام صادق علیه السلام برای نخستین بار به منصفه ظهور رسید. در این راستا، مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام در مقام استدلال برای اثبات عصمت امام، با استناد و استشهاد به آیه ابتلا فرمود: «و گفتار خداوند عزوجل «لا ینالُ عهدی الظالمین»، یعنی اینکه امامت شایسته کسی

نیست که بتی را عبادت کرده و به اندازه چشم بر هم زدنی برای خدا شریک قرار داده باشد؛ اگرچه پس از آن مسلمان شده باشد. ظلم عبارت است از قرار دادن چیزی در غیر جایگاه آن و بزرگ‌ترین ظلم‌ها شرک به خداست. ... همچنین امامت به کسی که چیزی از گناهان صغیره یا کبیره را مرتکب شده باشد، شایسته نیست؛ اگرچه بعدها توبه کند.^{۹۳}

از مجموع آنچه در این قسمت گفته شد، می‌توان گفت: تبیین لزوم عصمت حجت‌الله در عصر امام صادق ﷺ و نیز بیان استدلال بر لزوم عصمت، در حقیقت نشان از سیر تدریجی بیان معارف به وسیله ائمه اطهار ﷺ دارد.

۴-۴. نصب امام

مباحث مطرح شده در بحث ضرورت امامت، به نوعی نشان از بیان مسئله نصب الاهی امام نیز بود. صرف نظر از آن، امام صادق ﷺ بیانات مستقلی نیز در این باره دارد. وجود ائمه اهل سنت در آن دوران که منصوب از جانب خداوند نبودند و وجود دیدگاه‌های مختلف فقهی و کلامی در آن دوران، ضرورت تبیین مسئله نصب را آشکار می‌کرد. امام در تبیین این مسئله و مسئله نصب الاهی امام، ضمن خطبه‌ای رفیع در باب امامت می‌فرماید: «وَنَصَبَهُ عَلِمًا لِخَلْفِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ عَالَمِهِ وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ وَالْقِيمَ عَلَى عِبَادِهِ رَضِيَ اللَّهُ بِهِ إِمَامًا»^{۹۴} ایشان در ادامه خطبه خود می‌فرماید: «كَلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْفِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عَلِمًا بَيْنًا وَهَادِيًا نِيرًا وَإِمَامًا قِيمًا ... اصْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ ...»^{۹۵}

امام صادق ﷺ در بیانی دیگر با اشاره به مقام علمی امامان می‌فرماید: «وجعلنا خزانه فی سمائه وأرضه ...»^{۹۶}

همچنین فیض‌بن مختار نقل می‌کند که در خدمت امام صادق ﷺ بودم که امام کاظم ﷺ وارد شد. امام صادق ﷺ فرمود: «شما شیعه، کشتی هستید و این، ملاح و کشتیان شماست.» روای گوید: سال دیگر به حج رفتم و دو هزار اشرفی با خود داشتم. هزار دینار برای امام صادق ﷺ و هزار دینار برای امام موسی ﷺ فرستادم. چون خدمت امام صادق ﷺ شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض! او را با من برابر دانستی؟ من عرض کردم: این کار را به دلیل فرموده شما کردم. فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذَلِكَ بَلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَعَلَهُ بِهِ»^{۹۷} «به‌خدا من این کار را نکردم؛ بلکه خدا عزوجل این مقام را به او داده است.»

۵. مهدویت

در این دوران، مسئله مهدویت به لحاظ کمی و کیفی بسیار پررنگ‌تر بیان می‌شود؛ چنان‌که تنها شیخ صدوق ۵۷ روایت از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. در همین دوران است که ادبیات ائمه علیهم السلام در زمینه اعتقاد به مهدویت، به گونه‌ای محسوس اوج می‌گیرد؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام - دست‌کم در دو روایت - می‌فرماید: «مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَيِّمَةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُبُوَّتُهُ»^{۹۸}

در این دوران، با بیان شباهت‌های حضرت مهدی علیه السلام با پیامبران در روایاتی متعدد، بر حتمیت وجود و ظهور ایشان تأکید شده است.^{۹۹} ضمن آنکه با توجه به روایات امامان پیشین، روشن می‌شود که نهی از تسمیه به نام آن حضرت، در این دوران با ادبیات متفاوتی بیان می‌شود، در دوره‌های پیشین، معمولاً تنها به نهی از تسمیه به نام آن حضرت بسنده می‌شد؛ اما در این دوران، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ رَجُلٌ لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ»^{۱۰۰}

امام صادق علیه السلام در این دوران بر این نکته تأکید می‌کند که اگرچه تمام امامان مهدی‌اند، اما خداوند هدف خود را با امام زمان علیه السلام محقق می‌سازد: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَبَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ»^{۱۰۱}

سختی‌ها و تردیدهای مردم درباره وجود و امامت امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت، از مسائلی است که بارها مورد تأکید امام صادق علیه السلام قرار گرفته است؛ چنان‌که در روایتی فرمودند: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمُتَمَسِّكِ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ»^{۱۰۲} در روایات صادق آل محمد علیهم السلام فضیلت انتظار فرج قائم علیه السلام نیز بیان شده است؛^{۱۰۳} چنان‌که ثابت‌قدم بودن در عصر غیبت و عبادت در آن دوران بسیار ستایش می‌شود.^{۱۰۴} ضمن آنکه در روایات این دوره - دست‌کم در چهار روایت - تأکید می‌شود که اولیای الهی هرگز در غیبت امام خود تردید نمی‌کنند؛ چراکه اگر آنها هم تردید می‌کردند، خداوند هرگز حجت خود را مخفی نمی‌کرد.^{۱۰۵}

در این دوران، اهمیت مسئله انتظار بسیرا تأکید می‌شود؛ تا آنجا که امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ مَاتَ مُتَنْظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ لَا بَلَّ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ»^{۱۰۶}

حضور امام زمان علیه السلام در موسم حج، در حالی که مردم ایشان را نمی‌بینند، از دیگر مسائلی است که اشاراتی به آن شده است.^{۱۰۷}

نشانه‌های ظهور در این دوران، به‌طور خاص با بیان جزئیات و تعیین علایم حتمی آن بیان می‌شود که بر اساس آن، ظهور سفیانی و یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه، خسف پیدا و خارج شدن دستی از آسمان، برخی از آن نشانه‌هایند.^{۱۰۸} تعیین‌کنندگان وقت، به شدت تکذیب می‌شوند^{۱۰۹} و عدالت و بندگی خدا، شاخص‌ترین دستاوردهای حکومت مهدی عجله تعالی فرجه معرفی می‌گردند.^{۱۱۰}

در این دوران، به برخی وقایع هنگام ظهور، از جمله کشته شدن دجال به‌وسیله امام زمان عجله تعالی فرجه اشاره می‌شود.^{۱۱۱} نزول حضرت عیسی علیه السلام هنگام ظهور حضرت مهدی عجله تعالی فرجه نیز از دیگر مسائلی است که توسط امام صادق علیه السلام مطرح می‌شود.^{۱۱۲}

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که مسئله امامت در عصر امام صادق علیه السلام جهشی چشمگیر داشته است. وجود تبیین‌های عرشی از اصل امامت، با استفاده از واژگانی همچون حجت الله، نور الله، وجه الله و امین الله گواه این مدعاست.

با توجه به شرایط طلایی موجود در عصر امام صادق علیه السلام، مسئله علم امام بسیار مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ تا آنجا که علم امام فراتر از علم پیامبران دانسته شده، او عالم به ۷۲ اسم از ۷۳ اسم اعظم خدا معرفی می‌گردد و در مجموع، آموزه علم مطلق او تقویت می‌شود. از همین روست که منصب مرجعیت علمی امام نیز افزون بر منصب مرجعیت دینی او، قابل اثبات می‌شود.

مسئله وساطت فیض که یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مناصب امام است و عالم هستی را جیره‌خوار خداوند با واسطه وجود امام معرفی می‌کند، در این دوران تبیین می‌شود. تبیین ضرورت وجود امام در جامعه، از دیگر مسائلی است که در روایات امامان پیشین بیان نشده بود؛ اما در این دوران بیان می‌شود. یکی دیگر از نکات مهم در این دوران، تبیین خاص مسئله عصمت امام است. ایشان افزون بر بیان اصل عصمت، به تبیین چرایی لزوم عصمت امام و نیز اقامه برهان بر این مسئله مبادرت ورزیدند که به‌لحاظ تاریخی، براهین دال بر عصمت نخستین بار در این دوران مطرح شده است.

دورنگاهی به روایات مهدویت که از امامان پیشین صادر شده‌اند و مقایسه آنها با آنچه در عصر امام صادق علیه السلام صادر شده است، بیانگر این حقیقت است که تبیین مسئله مهدویت در این دوران، به‌لحاظ کمی و کیفی، در تمام دوران حضور ائمه اطهار علیهم السلام بی‌نظیر است.

۱. محمدبن حسن صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۷۴ - ۷۶.
۲. همان، ص ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶ و ۱۲۷؛ محمدبن علی صدوق، *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، ج ۱، ص ۲۰۳؛ علی‌بن حسین ابن بابویه قمی، *الامامة و التبصرة من الحیره*، ص ۳۱؛ محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۹۰، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷ و ۲۵۸.
۳. محمد بن ابراهیم نعمانی، *الغیبة*، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۸۵ و ۸۶؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۶۲؛ محمدبن حسن طوسی، *تهذیب الاحکام*، تحقیق سیدحسن خراسان، ج ۱۰، ص ۴۴؛ همو، *استبصار فی ما اختلف من الاخبار*، ج ۴، ص ۲۱۶؛ محمدبن علی صدوق، *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۲۰۵؛ جعفر بن محمد ابن قولویه، *کامل‌الزیارات*، ص ۳۶.
۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۸۷ و ۲۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱؛ محمد بن حسن بن صفار، همان، ص ۶۴.
۵. شیخ صدوق، *التوحید*، ص ۱۵۱؛ محمدبن حسن بن صفار، همان، ص ۶۶.
۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۴.
۷. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.
۸. همان، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
۹. نساء: ۵۴؛ همان، ج ۱، ص ۲۰۶؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۵۵.
۱۰. نساء: ۱۶۲؛ محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۱۳.
۱۱. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۷۴ - ۷۶.
۱۲. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
۱۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۷.
۱۴. فاطر: ۳۲؛ همان، ج ۱، ص ۲۱۴؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۶۵ - ۶۷.
۱۵. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۱۰؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۵۹ - ۶۱.
۱۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۵۷.
۱۷. محمدبن یعقوب کلینی، همان.
۱۸. همان، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.
۱۹. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲۱. همان، ج ۱، ص ۲۱۹.
۲۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۰.
۲۳. رک: رعد: ۷.
۲۴. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۴۹.
۲۵. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۶۷ - ۷۱.
۲۶. علی‌بن حسین ابن بابویه قمی، همان، ص ۴۳ و ۴۴.
۲۷. این توضیح با عنایت به شرح مرحوم علامه مجلسی است. رک: محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۱۴۷.
۲۸. محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۲۲۵ - ۲۲۹؛ همان، ص ۳۱۹ - ۳۲۳.
۲۹. محمد یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.
۳۰. وی از نخستین چهره‌های شاخص معتزلی بود که به همراه واصل بن عطا با طرح نظریه «المنزله بین»

- المنزلتين» از حلقه درس حسن بصری جدا شد. فرقه «عمریه» منسوب به اوست. ر.ک: عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۵ و ۱۱۰.
۳۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۲؛ محمدبن محمدبن نعمان مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۷؛ احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۶۶.
۳۲. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۱۰؛ محمدبن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸؛ محمدبن محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۱۷.
۳۳. اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح، تاج العله و صحاح العربیه، ج ۱، ص ۳۰۴؛ ر.ک: محمدبن مکرم ابن منظور، همان؛ محمدبن محمد مرتضی زبیدی، همان.
۳۴. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳۵. ر.ک: محمد بن مکرم بن منظور، همان.
۳۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۰، ۱۷۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷ و ۲۵۸؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۶۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶ و ۱۲۷؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۳.
۳۷. علی بن حسین ابن بابویه قمی، همان، ص ۲۶ - ۳۵.
۳۸. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۱۴۰ و شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۷.
۳۹. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۰ و محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۱۴۰؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۶.
۴۰. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۸.
۴۱. همان.
۴۲. همان؛ محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۱۳۸؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۹؛ همو، کمال السدین، ج ۱، ص ۲۰۳.
۴۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۷؛ همو، الامالی، ص ۱۸۶؛ محمدبن حسن فتال نیشابوری، روضة السواعظین، ج ۱، ص ۱۹۹؛ احمدبن علی طبرسی، همان، ج ۲، ص ۳۱۷.
۴۴. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۴۵. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۲۰۰ و ۲۰۱؛ محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۶.
۴۶. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۱۹۷.
۴۷. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۵۰.
۴۸. شیخ صدوق، الامالی، ص ۴۶۰.
۴۹. خلیل بن احمد فراهیدی در این باره می نویسد: «الوجه مستقبل کل شیء» خلیل بن احمد فراهیدی، همان، ج ۴، ص ۶۶.
۵۰. سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۸۴.
۵۱. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۴۵.
۵۲. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۵۱.
۵۳. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۴۴ و نیز ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۱؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۲.
۵۴. ر.ک: نساء: ۵۹.
۵۵. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱.

۵۶. همان.
۵۷. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.
۵۸. همان، ج ۱، ص ۲۰۶.
۵۹. همان.
۶۰. شیخ صدوق، *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۲۵۹؛ همو، *من لایحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۵۸۴؛ همو، *الامالی*، ص ۱۲۱.
۶۱. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۹.
۶۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۲؛ محمدبن عمر کشی، *رجال کشی*، ص ۴۲۷.
۶۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ص ۲۲۳.
۶۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۳؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.
۶۵. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۷؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۴۲.
۶۶. «أین لکم التوراه و الإنجیل و کتب الأنبیاء فقال هی عندنا وراثه من عندهم نقرؤها کما قرءوها و نقولها کما قالوها» محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۵۶ - ۱۵۹.
۶۷. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۲.
۶۸. همان، ص ۱۶۳-۱۹۰؛ محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.
۶۹. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۷؛ محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۴۲.
۷۰. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۷۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۳۰.
۷۲. همان، ص ۱۲۳. امام صادق ع مانند همین کلام را به ابراهیم بن عمر نیز فرموده است.
۷۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۸.
۷۴. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۳۵؛ محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.
۷۵. محمدبن حسن صفار، همان، ص ۱۲۶.
۷۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۶۲.
۷۷. همان، ج ۱، ص ۴۶۲.
۷۸. شیخ صدوق، *الخصال*، ج ۲، ص ۵۱۱.
۷۹. همان؛ همو، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۰۱.
۸۰. ر.ک: عبدالله ابن بسطام، *طب الاثمه*.
۸۱. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۵۶.
۸۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۷.
۸۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.
۸۴. همان، ج ۱، ص ۲۲۵.
۸۵. همان، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.
۸۶. همان، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۷۰.
۸۷. شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، ص ۱۳۲.
۸۸. شیخ صدوق، *الخصال*، ج ۱، ص ۳۱۰؛ همو، *معانی الاخبار*، ص ۱۳۱.
۸۹. همو، *التوحید*، ص ۴۰۷؛ همو، *الخصال*، ص ۶۰۸.
۹۰. همو، *الخصال*، ج ۲، ص ۶۰۳ - ۶۰۸؛ همان، ج ۲، ص ۴۲۸.

۹۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۰
۹۲. محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۲۲۷.
۹۳. شیخ صدوق، *الخصال*، ج ۱، ص ۳۱۰.
۹۴. محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۲۲۷.
۹۵. همان.
۹۶. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۹۷. همان، ج ۱، ص ۳۱۱.
۹۸. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۱، ص ۳۳۳؛ همان، ج ۲، ص ۳۳۸.
۹۹. علی بن حسین ابن بابویه قمی، همان، ص ۹۴؛ شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۱، ص ۳۲۶؛ همان، ج ۲، ص ۳۴۰، ۳۴۱ و ۳۴۹.
۱۰۰. همان، ج ۲، ص ۶۴۸.
۱۰۱. همان، ج ۲، ص ۳۳۸.
۱۰۲. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۳۵؛ محمدبن ابراهیم نعمانی، همان، ص ۱۶۹؛ شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۲، ص ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹؛ شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۴۵۵.
۱۰۳. علی بن حسین ابن بابویه قمی، همان، ص ۹۵؛ محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۳۳.
۱۰۴. علی بن حسین ابن بابویه قمی، همان، ص ۱۱۸؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۳۵؛ شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۲، ص ۳۵۷.
۱۰۵. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۳۳؛ شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.
۱۰۶. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۳۸.
۱۰۷. همان، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۳۵۱؛ شیخ طوسی، *الغیبه*، ص ۱۶۱.
۱۰۸. محمدبن ابراهیم نعمانی، *الغیبه*، ص ۲۵۲.
۱۰۹. همان، ص ۲۹۰.
۱۱۰. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج ۲، ص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ فضل بن حسن طبرسی، *اعلام الوری*، ص ۴۰۹.
۱۱۱. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۳۶.
۱۱۲. همان، ص ۳۴۵.

منابع

- ابن بابویه قمی، علی بن حسین، *الامامة و التبصرة من الحيرة*، قم، مدرسه الامام المهدي، ۱۳۶۳.
- ابن بسطام، عبدالله، *طب الائمة*، قم، شریف رضی، ۱۴۱۱ق.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، نجف، مرتضوی، ۱۳۵۶.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۵م.
- بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دار الجیل و دار الافاق، ۱۴۰۸ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح، تاج العلة و صحاح العربية*، بیروت، دارالملايين، ۱۹۹۰م.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، چ دوم، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق
- صدوق، محمد بن علی، *الامالی*، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- *التوحید*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- *الخصال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
- *علل الشرايع*، قم، داوری، بی تا.
- *عیون اخبار الرضا*، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق.
- *کمال الدین و تمام النعمة*، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- *معانی الاخبار*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری*، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ق
- طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
- *تهذیب الاحکام*، تحقیق سیدحسن خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- *الغیبة*، قم، موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- فتال نیشابوری، محمد بن حسن، *روضه الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم، شریف رضی، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ق.
- قرشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
- کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی*، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دارالمکتبه الحیاة، بیروت، ۱۳۰۶ق.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبة*، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.